

تقریر کلام مرحوم آخوند نسبت به عدم تعلق جعل به لوازم ماهیت به جعل

ذاتی (۱)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

و لا يَتَوَهَّمَنَّ أَنَّ كَوْنَ الدَّاتِ ذَاتاً لَمَّا كَانَ مُتَفَرِّعاً عَلَى نَفْسِ الدَّاتِ وَ الدَّاتُ مَجْعُولَةٌ مُحْتَاجَةٌ إِلَى الجَاعِلِ فَيَكُونُ هَذِهِ النِّسْبَةُ أَيْضاً مُحْتَاجَةً إِلَى الجَاعِلِ وَ مَجْعُولَةٌ لَهُ وَ كَذَا كَوْنُهَا موجودَةً عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ يَحْتَاجُ إِلَى الجَعْلِ السَّابِقِ المُتَعَلِّقِ بِنَفْسِ المَاهِيَةِ.<sup>۱</sup>

مرحوم آخوند در بحث تعلق جعل به ماهیات و

ذات فرمودند که جعل به ذاتیات یک ذات تعلق

نمی‌گیرد تعلق جعل به ذاتیات تعلق جعل بالعرض

است اما جعل ذاتاً و اولاً بلا اول به نفس ذات و شیء

تعلق می‌گیرد و شیئیت شیء را مجعول می‌کند یعنی

خود شیئیت شیء و آن انسانیت انسان که عبارت از

همان حیوان ناطق بودن است، به نفس اراده

پروردگار بر انسان آن حیوان ناطق بودن هم مجعول

خواهد شد اما نه اینکه وقتی که خدا انسان را انسان

می‌کند یعنی لباس وجود در خارج به آن می‌دهد بعد

می‌آید و این ذاتیات را برای انسان شمرده شمرده و

مفصلاً جعل می‌کند و می‌گوید که ای انسان من تو

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۸.

را حیوان قرار دادم. می‌گوییم که اینکه برای همه همین‌طور است. بعد می‌گوید که ای انسان من تو را ناطق قرار دادم. می‌گوییم که نه بابا! ناطق کجا پیدا می‌شود؟! موقع ناطق که شد کیسه‌ات کم آمد! آخر نمی‌شود اول ناطق باشد بعد حیوان باشد! خدا وقتی که یک انسانی را خلق می‌کند و جعل به او تعلق می‌گیرد اول حیوانیت را به او می‌دهد بعد آن وقت اگر در کیسه‌اش از ناطقیت چیزی بود می‌دهد و اگر هم نبود می‌گوید که بلند شوید راه بیفتید! خلاصه خیلی راحت است! گفت:

عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری \*\*\* دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند<sup>۱</sup>

گاهی اوقات آن‌طور بهتر است!

این جعل حیوان و جعل ناطق به جعل مجدد نیست بلکه نفس انسان را انسان قرار دادن به معنای حیوان و ناطق قرار دادن است و به معنای اتصاف انسان به حیوان ناطق است. ما می‌گوییم: **الإنسانُ حیوانٌ ناطقٌ** حیوان و ناطقیت را بر انسان حمل می‌کنیم. اینکه انسان متصف به ناطقیت و حیوانیت است این از کجا آمده است؟ چه اراده‌ای به این تعلق

---

۱. منسوب به شجاع کاشی.

گرفته که این انسان متصف به این شده است؟ نفس همان انسانیت که زائیده از او ناطقیت و حیوانیت است. بنابراین توهمی که در اینجا مرحوم آخوند می‌خواهند به آن اشاره کنند آن توهم این است که اگر یک شخصی بیاید بگوید که اتصاف انسان به ذات و ذاتیات مترتب بر خود ذات است که انسانیت باشد، وقتی که انسان مجعول می‌شود پس باید ذاتیاتش هم مجعول بشود.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند این است که جاعل نمی‌آید دو جعل در وجود انسان محقق کند؛ یکی انسانیت را برای انسان و دوم ذاتیات را برای او. جاعل می‌آید انسان را انسان می‌کند و حیوان را حیوان می‌کند و غنم را غنم می‌کند. غنم را غنم می‌کند یعنی شما او را می‌بینید. انسان را انسان می‌کند یعنی شما او را می‌بینید. شما تصویری از انسان داشتید، حالا یک دفعه آن انسان را می‌بینید. تصویری از حیوان داشتید یک دفعه او را می‌بینید مثل اینکه یک صفحه مانیتوری در آنجا وجود داشته باشد و چندتا سیم به مغز و اعصاب وصل کنند به محض اینکه

انسان را در ذهن تصور می‌کنیم یک‌دفعه در آن صفحهٔ مقابل صورت یک انسان بیاید و به‌محض اینکه یک غم را تصور می‌کنیم یک‌دفعه در صورت مقابل غم بیاید. هرچه را که تصور می‌کنیم یک‌دفعه در صورت مقابل نقش ببندد. پس آنچه را که تصور می‌کنیم آن دستگاه آن تصور را جعل می‌کند یعنی در خارج وجود خارجی به آن می‌دهد و صورتش را در خارج وجود می‌دهد.

مستشکل در اینجا این‌طور دارد مسئله را مطرح می‌کند یعنی کلام محقق دوانی نسبت به افرادی که قائل به آن برداشتی که از اشراقیین در تعلق جعل کردند به این مبنا است که تصور ایشان بر این بوده که وقتی که جاعل جعل ماهیت می‌کند معنایش این است که آن ذاتیات ماهیت را برای ماهیت به‌وجود می‌آورد پس در اینجا دو جعل انجام گرفته است؛ یکی خود ماهیت و یکی ذاتیاتی که برای ماهیت در اینجا جعل می‌شود.

تعریف جعل ذاتی و تبعی

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند که ما یک جعل ذاتی داریم و یک جعل تبعی داریم. جعل ذاتی

عبارت از همان شیئی است که مراد جاعل در اراده انشائی و تکوینی اوست. همان حقیقت کلمه «کن» که در خارج صورت خارجی پیدا می کند به آن جعل ذاتی می گویند که همان ماهیت را لباس وجود می پوشد. این را جعل ذاتی می گویند. یک جعل هم جعل تبعی است. در جعل تبعی جعل اتصاف و جعل ذاتیات برای ذات است همه اینها جعل تبعی است. وقتی که مولا یک عالمی را به منزلش دعوت می کند چون آن عالم به یک لازمه عرفی خادمش هم همراهش است خادم هم همراه با مولا می آید و دیگر احتیاج به دعوت مجدد و مجزا ندارد. وقتی که می گویند که آقا در منزل تشریف بیاورید معنایش این است که آن خادم هم بیاید. آن جعل، جعل تبعی است. وقتی که آن حقیقت «کن» وجودی، ماهیت را در خارج لباس می پوشاند معنایش این است که ذاتیات هم به تبع او در خارج جعل می شوند لذا بعد از اینکه انسان را دیدیم که در خارج هست می توانیم بگوییم: **الحيوانُ في الخارجِ موجودٌ و الناطقُ في الخارجِ موجودٌ.** می گویم که کجا موجود؟ **الإنسانُ**

**موجود<sup>۲۸</sup>** می‌گوییم: همین‌که این جعل به انسان تعلق گرفت یعنی حیوان و ناطق هم شد نه‌اینکه آنها مجزا شدند، این را جعل تبعی می‌گویند.

عدم تحقق جعل تبعی در ضرورت ازلیه

لذا همین مطلب در ضرورت ازلیه و ذاتیه هست. در ضرورت ازلیه اصلاً جعل تبعی در آنجا محقق نیست. ذات و اسماء و صفات برای ذات پروردگار همهٔ اینها ضرورت دارند **بِالضَّرُورَةِ الْأَزَلِيَّةِ** نه ضرورت ذاتیه؛ یعنی تا آن زمان - البته زمان در اینجا از باب ضیق خناق است - و تا هر مرحله‌ای که ذات قائم به ذات خودش بود اسماء و صفات ذات هم متدلی به ذات بود بدون جعل دیگر. تا وقتی که ذات، ذات بود این ذات نسبت به خود عالم بود بدون اینکه ذات ارادهٔ علم را بکند. تا وقتی که ذات، ذات بود و ذات هست قدرت و حیات برای ذات لازم است بدون احتیاج به جعل دیگر یعنی ذات پروردگار اراده بکند که قدرت پیدا کند معنا ندارد! اینکه اراده می‌کند که قدرت پیدا کند ناشی از قدرتی است که در درونش هست. اینکه اراده بکند علم پیدا کند به‌واسطهٔ همان شاعریت ذات به خود ذات است.

پس تا ذات عالم نباشد چه معنایی دارد اراده کند که این علم را به خود عطا کند؟! اصلاً این کلام غلط و باطل است. پروردگار چه بخواهد و چه نخواهد قادر و حیّ است. آیا ممکن است پروردگار حیات را از خود سلب کند؟! بگوییم که اگر خدا قدرت دارد حیات را از خودش سلب کند مگر می‌شود؟! معنا ندارد. اگر پروردگار قدرت دارد علم خود را تبدیل به جهل کند پس این خدا نیست! خدایی که نتواند علمش را تبدیل به جهل کند به چه درد می‌خورد؟! اصلاً این کلام کلام عامیانه است: پس این خدا نیست! نفس تصور ذات، تصور علم و حیات و قدرت هم بدون انفکاک همراه خود دارد و نیاز به جعل ندارد این ضرورت، ضرورت ازلیه می‌شود. در ضرورت ازلیه آثار و لوازم ذات احتیاج به جعل جاعل ندارند چون ذات مستغنی از جعل است و غنی بالذات است ولی در ضرورت ذاتیه این طور نیست. در ضرورت ذاتیه، ذاتیات برای انسان ضرورت ذاتیه دارند در حالی که احتیاج به جاعل دارند. لذا وقتی که جعل جاعل به انسان تعلق می‌گیرد ذاتیات این ذات

هم به جعل تبعی برای ذات مجعول می شود، نه به جعل ذاتی. تعلق خود ذات به انسان می گیرد **الإنسانُ كُنْ إنساناً** اینکه می گوید: **كُنْ إنساناً** یک مرتبه شما درمقابل [انسان را می بینید].

امام رضا علیه السلام<sup>۱</sup> یا امام موسی بن جعفر علیه السلام<sup>۲</sup> اشاره به اسد می کنند و این صورت اسد، اسد خارج می شود. تا این اسد، اسد خارج شد این جعل ولایی و تکوینی همین که اسد را در خارج محقق کرد جنس و فصل و وزن هم به تبع او محقق شد. اگر شما همان اسد را در ترازو می گذاشتید و می کشیدید ۴۵۰ کیلو بود. من نمی دانم آن را که امام رضا [درست کرد] چند کیلو بوده است! هشتصد کیلو یا ششصد کیلو بوده است اما آن شعبده باز را در همان جا خورد. بالأخره شیر که نمی تواند یک آدم را بخورد! شیری که امام رضا درست کرده ۱۵۰۰ کیلو بوده است! در باغ وحش هم جا نمی گیرد!! شیر پانصد کیلویی که یک چیز می خورد، حالا بسته به

---

<sup>۱</sup>. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۷.

<sup>۲</sup>. الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۴۸؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۷.

اینکه آن آقای شعبده چند کیلو بوده است! دویت  
کیلو بوده است؟! امام رضا نیست از ایشان پرسیم  
چند کیلو بوده است! اما حداقل چهارصد کیلو که  
کمتر نبوده است! بله، حالا که می‌خواهد معجزه کند  
اقلاً چهارصد کیلو باشد.

آن کسی که داشت اسرار الشهادة را می‌نوشت  
مرحوم ملاّ آقای دربندی بود می‌گفت که امام حسین  
علیه‌السّلام در روز عاشورا سی هزار نفر را کشت.  
اصلاً کل لشکر سی هزارتا نبودند! بعد یک‌دفعه آن  
کاتب که داشت می‌نوشت یک نقطه [اضافه‌تر  
گذاشت] گفت که آقا این سیصد هزارتا شد. گفت  
که بگذار بکشد پدر سوخته‌ها را!! نمی‌خواهد پاکش  
کنی حالا که نوشتی بگوییم که سیصد هزارتا بوده  
است درحالی که حالا سی هزارتا هم نبوده است!

به محض اینکه آن جعل تکوینی به صورت تعلق  
گرفت همراه با او وزن، لون، عرض و خصوصیات  
اسدیت و افتراس هم همه جعل شدند؛ هم جنس  
جعل شد و هم فصل جعل شد نه اینکه حضرت اول  
جعل اسد کند بعد بیاید آن را نقاشی کند و رنگش را

زرد کند و بعد بیاید به او وزن بدهد بلکه به مجرد کُن وجودی ولایی، این اسد مجعول می شود و به جعل تبعی یکی یکی آثار و لوازم و اعراض [بر او مترتب می شود] تمام اینها جعل تبعی است و دو جعل به آن تعلق نمی گیرد.

#### بیان کیفیت اختلاف با اشراقیین در جعل

این است که برداشتی که مرحوم محقق دوانی از کلمات اشراقیین کردند که اشراقیین قائل به جعل زائد بر جعل ماهیت هستند که جعل ذاتیات باشد مرحوم آخوند می فرمایند: این برداشت، برداشت نادرست است چون اشراقیین مثل شیخ اشراق قائل به جعل واحد هستند منتها ما جعل را به وجود می زنیم آنها جعل را به ماهیت می زنند؛ یعنی ماهیت در خارج محقق و متمثل شده است و وقتی که تمثل پیدا می کند لباس می پوشد اما ما می گوئیم که نه، وجود تغییر و تبدل پیدا کرده است. این بنا بر اختلاف در مسئله است اما نه اینکه بیاییم بگوئیم که رواقیون و اشراقیین قائل به دو جعل هستند جعل ماهیات یا جعل ذاتیات مترتب بر ماهیات، آنها به یک هم چنین مطلبی اشاره نکردند.

مُحْتَاجَةٌ إِلَى الْجَاعِلِ فَيَكُونُ هَذِهِ النَّسْبَةُ أَيْضاً مُحْتَاجاً إِلَى الْجَاعِلِ وَ مَجْعُولَةً لَهُ وَ كَذَا كَوْنُهَا مَوْجُودَةٌ عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ يَحْتَاجُ إِلَى الْجَعْلِ السَّابِقِ الْمُتَعَلِّقِ بِنَفْسِ الْمَاهِيَةِ.

اینکه ذات، ذات باشد و خودش باشد، نه شیء

دیگر از آنجایی که متفرع در خود ذات است یعنی

الإنسانُ انسانٌ متفرع بر همان انسان اول است و از

آن طرف درحالی که ذات خودش مجعول است و

احتیاج به جعل دارد پس اینکه ذات، ذات بشود این

نسبت ذات بودن ذات هم باید مجعول بشود. اینکه

الإنسانُ انسانٌ انسان، انسان بشود و زید، زید باشد

می‌گوییم: الزیدُ زیدٌ، الغنمُ غنمٌ لا شیءٌ آخرٌ لا

حیوانٌ آخرٌ این نسبت بین ذات و ذاتیات هم احتیاج

به جاعل دارد و باید مجعول باشد اینکه می‌گوییم:

الإنسانُ موجودٌ وجود را نسبت به انسان بدهیم

همان‌طوری که خود انسان احتیاج به جعل دارد آن

نسبت هم احتیاج به جعل دارد یعنی جاعل باید بیاید

بین وجود و انسان، آن نسبت وجود با انسان را هم

جعل کند و آن رابطه را باید ایجاد کند یعنی اضافه بر

وجودی که به انسان می‌دهد آن نسبت را هم باید

ایجاد کند یعنی آن ربط را هم باید دستکاری کند و

به هم بریزد. این مشخص است که اصلاً ربط چیزی

نیست و معنا معنای حرفی است که متعلق به خود

ماهیت است.

لَا تَأْتِي نَقُولُ فَرْقٌ بَيْنَ الْإِحْتِيَاجِ النَّاشِي مِنَ الشَّيْءِ بِالذَّاتِ وَ بَيْنَ الْإِحْتِيَاجِ النَّاشِي مِنْهُ بِالْعَرَضِ وَ عَلَى سَبِيلِ الْإِتْفَاقِ فَإِنَّ صِدْقَ الذَّاتِيَّاتِ وَ لَوَازِمَ الْمَاهِيَّاتِ لَا يَحْتَاجُ إِلَى جَعْلِ جَاعِلٍ وَ تَأْتِيرِ مُؤَثِّرٍ.

عرضی بودن احتیاج لوازم ماهیات به جعل

پاسخ ما این است که فرق است بین احتیاجی که از شیء بالذات ناشی می شود آن احتیاجی که احتیاج ذاتی است و احتیاجی که از شیء **بالعرض** ناشی می شود **وَ عَلَى سَبِيلِ الْإِتْفَاقِ**. صدق ذاتیات و لوازم ماهیات برای ذات احتیاج به جعل جاعل و تأثیر مؤثر ندارد! این احتیاج احتیاج **بالعرض** است، نه احتیاج بالذات؛ یعنی لوازم ماهیات ذاتاً احتیاجی به ذات ندارند بلکه **بالعرض** است. وقتی که ذات مجعول شد **بالعرض** لوازم ماهیات هم مجعول می شود. پس احتیاج لوازم ماهیات به جعل، احتیاج **عرضی** است. احتیاج خود ذات به جعل احتیاج ذاتی است. احتیاج خود انسان [به جعل احتیاج ذاتی است] چون معلول است و معلول احتیاج ذاتی به علت دارد اما ذاتیات این ذات بعد از جعل، احتیاج به علت ندارند. علت آمد انسان را جعل کرد این انسانیت برای این زید احتیاج به علت دارد. علت آمد این زید را انسان کرد آن وقت حیوانیت او، وزنش، اعراضش، همه چیز از

لوازم ماهیات، لوازم وجود، حیوانیت، ناطقیت و امثال ذلک احتیاجش به علت احتیاج بالعرض می شود و احتیاج بالذات نیست و دیگر ذاتی نیست.

بَلْ جَعَلَهَا تَابِعٌ لِّجَعْلِ الذَّاتِ وَجُوداً وَ عَدَمًا فَإِنْ كَانَتْ الذَّاتُ مَجْعُولَةً كَانَتْ ذَاتِيَّهَا وَ لَوَازِمُهَا مَجْعُولَةً بِنَفْسِ ذَلِكَ الْجَعْلِ وَ إِنْ كَانَتْ الذَّاتُ غَيْرَ مَجْعُولَةٍ كَانَتْ الذَّاتِيَّاتُ وَ اللُّوَازِمُ لَهَا غَيْرَ مَجْعُولَةٍ بِاللَّاجِلِ الثَّابِتِ لِلذَّاتِ.

جعل این لوازم ذاتیات و ذاتیات برای جعل ذات

تابع است، باشد یا نباشد اگر ذات جعل بشود ذاتیاتش هم جعل شده است. خدا یک زور بیشتر نمی زند و آن اینکه زید را درست می کند نه اینکه یک زور بزند بعد حیوانیت را برای او درست کند بعد دوباره ببیند اینکه حیوان است و ناطقیتی ندارد و هیچ خبری اینجا نیست. بگویند که حالا یک مقداری هم از ناطقیت به او بدهیم. نه، این طور نیست!

اگر ذات هنوز جعل نشده و هنوز در کتم عدم است و زید هنوز لباس وجود به خود پوشیده ذاتیات و لوازم آنها همه اینها هنوز جعل نشده به همان لا جعلی که برای ذات الآن هست. الآن جعل به ذات تعلق نگرفته وقتی که جعل تعلق نگرفته لا جعل است. با این لا جعل لا حیوان هم هست، لا ناطق هم هست، لا وزن هم هست، لا عرض هم است و لا لون هم است همه اینها هم به نفس همان

لا جعل، لا جعل هستند.

وَ كَمَا أَنَّ الضَّرُورَةَ الْأَزْلِيَّةَ تَدْفَعُ الْحَاجَةَ إِلَى الْعِلَّةِ كَذَلِكَ الضَّرُورَةُ الدَّائِيَّةُ.

همچنان که ضرورت ازلیه حاجت به علت را دفع می کند مانند اسماء و صفات پروردگار برای ذات که احتیاجی به علت ندارد، ضرورت ذاتیه هم حاجت به علت را برای ذاتیات خودش دفع می کند. ذاتیات زید احتیاج به علت ندارد. آن که احتیاج به علت دارد خود زید است. وقتی زید معلول و موجود شد آن وقت ذاتیات به تبع مجعول می شوند ولی خود ذاتیات احتیاج به علت ندارند. آن که احتیاج به علت دارد زید است؛ خود ذات زید است اما لوازم ماهیت و ذاتیاتی که به تفصیل برای زید می شماریم همه آنها به تبع است.

پس از این نقطه نظر که ذاتیات یک شیء احتیاج به جعل ندارد مثل ضرورت ازلیه است. در ضرورت ازلیه اصلاً احتیاج به هیچ وجه وجود ندارد اما در ضرورت ذاتیه احتیاج وجود دارد ولی احتیاج تبعی است و احتیاج ذاتی نیست. آنچه که احتیاج ذاتی است خود ذات و خود همان زید است. فرقی این است.

وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا بِعَدَمِ الْإِحْتِيَاجِ التَّبَعِيِّ فِي الْأَوَّلِ وَ ثُبُوتِهِ فِي الثَّانِي فَالْجَاعِلُ يَفْعَلُ مَا هِيَ الْإِنْسَانُ مَثَلًا ثُمَّ هُوَ بِنَفْسِهِ إِنْسَانٌ وَ حَيَوَانٌ وَ قَابِلٌ لِلتَّعَلُّمِ لَا يَجْعَلُ مُؤَلَّفٍ أَصْلًا وَ لَا

[فرق بین اینها این است که] در اوّلی که ضرورت ازلیه است اصلاً احتیاج تبعی نداریم. اسماء و صفات پروردگار برای ذات نه احتیاج ذاتی به جعل دارد و نه احتیاج تبعی دارد چون خود ذات احتیاج به جعل ندارد. وقتی که ذات احتیاج به جعل نداشت پس اسماء و صفاتش هم ندارد اما احتیاج تبعی در ذات است.

### فَالْجَاعِلُ يَفْعَلُ مَا هِيَ الْإِنْسَانِ جَاعِلِ مَا هِيَ

انسان را وجود می‌دهد پس همین انسان بنفسه، هم انسان و هم حیوان و هم قابل تعلّم است نه اینکه دیگر زائد بر اینها جاعل بیاید اینها را هم بار کند. همین که جاعل انسان را انسان کرد یعنی حیوان هم کرده، یعنی قابل تعلّم هم کرده، یعنی ناطق هم کرده، یعنی وزن هم دارد و یعنی شکل هم دارد. دیگر آنها جعل ذاتی ندارند و جعل تبعی دارند و به تبع آن خودشان شده‌اند. جعل مؤلف ندارد و نه به این جعل بسیط یعنی در خود این جعل بسیط اینها جعل

---

<sup>۱</sup>. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

نشده‌اند بلکه این جعل به ذات خورده است و وقتی این ذات مجعول شد، ما کشف می‌کنیم که اینها هم به تبع او جعل شده‌اند نه اینکه این جعل بسیط در اینجا هم به ذاتیات خورده و هم به حیوانیت و ناطقیت جدا جدا خورده است. نه! یکی بیشتر نیست و آن این است که اراده به ماهیت انسان تعلق گرفته و آن ماهیت انسان در خارج محقق شده است. حالا بنا بر اصالة الماهوی‌ها آن ماهیت در خارج لباس وجود پوشیده است. وقتی که لباس وجود پوشید همان ماهیت، ماهیت شد نه اینکه آن اراده به ماهیت، به حیوان، به ناطق و به قابل تعلیم به نفس همان جعل واحد خورده است. نه! آن ماهیت همین که در خارج مقرر شد به معنای این است که حیوان هم مقرر شد بنا بر اصالة الماهیة و به همان معنا است که ناطقیت هم ثابت شد و به همان معنا است که قابلیت تعلم هم ثابت شد. چند چیز نیست که در یک چیز در خارج باشد بلکه یک چیز بیشتر نیست و همان **کُن انسان** انساناً اصالة الوجودی‌ها می‌گویند که به وجود خورده است و اصالة الماهوی‌ها می‌گویند که به ماهیت خورده است دیگر به چند چیز نخورده است.

اینها تصور کردند که این مذهب مذهب اشراقیین است که وقتی که جعل به ماهیات می خورد در واقع جعل یک به یک به حیوان و ناطق می خورد و آنها مجعول می شوند. در کنار جعل به ذات، ذاتیات و لوازم ماهیات هم مجعول می شوند در حالی که شیخ اشراق و اصحاب شیخ اشراق قائل به این مسئله نیستند بلکه آنها نفس ماهیت را مجعول می دانند و به تبع آنها ذاتیات ماهیت را مجعول می دانند بدون اینکه اراده به آنها تعلق گرفته باشد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

---

۱. همان، ص ۳۹۹.